

بهبان‌هایی برای نوشتن

من به هر راه که خوشبختی را

به زمین باز آرد

ایمان دارم.

«جعفر کوش‌آبادی»

تری ایگلتون در کتاب «مارکسیسم و نقد ادبی»^(۱) به نکته‌ی جالبی اشاره می‌کند. او می‌نویسد: «خوب نوشتن هم‌چنین به داشتن چشم‌انداز ایدئولوژیکی بستگی دارد که بتواند در واقعیت‌های تجربه‌ی انسان در موقعیتی معین رسوخ کند»^(۲).

این سخن، پرسشی را در ذهن هر جست‌وجوگری می‌آفریند. چشم‌انداز ایدئولوژیکی یا ایدئولوژی چه معنایی دارد؟ به تصریح فرهنگ‌ها که به اندیشه‌ورزی، دانش‌اندیشه‌ها و علم‌افکار معنی شده‌است به وسیله‌ی فیلسوف فرانسوی دستوت دو تراسی وضع شده‌است. او در کتاب «عناصر ایدئولوژی»: برای اشاره به دانش تازه‌ای در باب اندیشه‌ها این واژه را به کار برده که مشتمل بود بر بررسی عقلانی منابع اندیشه‌ها به منظور متمایز کردن دانش از عقیده، و جدا کردن دانش از پیش‌داوری‌های متافیزیکی و مذهبی. این واژه در معنای عام برای توصیف عقاید و تصورات، آرمان‌ها، تمایلات، ارزش‌ها، جهان‌نگری‌ها، دین‌ها، فلسفه‌های سیاسی و توجیحات اخلاقی به شیوه‌های گوناگون استفاده شده‌است اما تعبیر جان پلامناتس جالب است. او اصطلاح ایدئولوژی را «خانواده‌ای از مفهوم‌ها» می‌نامد و مانهایم ایدئولوژی‌ها را به منزله‌ی «سبک‌های اندیشه» می‌داند و میان ایدئولوژی‌های «جزیی» (منافع گروه‌های خاص، مانند ایدئولوژی پیشه‌ور خرده‌پا) و ایدئولوژی‌های «کلی» (جهان‌نگری‌ها یا سرسپردگی‌های کامل به شیوه‌ای از

۱- برگردان اکبر معصوم بیگی. انتشارات دیگر، چاپ نخست بهار ۱۳۸۳

۲- همان‌جا، ص ۳۲

زندگی) تفاوت می‌گذارد. آندره لالاند اما در فرهنگ علمی و انتقادی فلسفه، اصطلاح ایدئولوژی را در چهار اصطلاح بازنمون کرده‌است:

۱- دانشی که موضوع مطالعه‌اش افکار (به معنای کلی رویدادهای شناخت) خصیصه، قوانین و روابطشان یا علاماتی که آن‌ها را نشان می‌دهند و منشاءشان است.

۲- در معنای نامساعد: تحلیل یا بحث خالی از مفاهیم انتزاعی که با واقعیت‌ها جور در نمی‌آیند. از واژه ایدئولوگ هم در این معنی استفاده می‌شود.

۳- نظریه‌ای که الهام‌بخش حکومت یا حزبی باشد، یا به نظر الهام‌بخش آید.

۴- اندیشه‌ی نظری (تئوریک) که تصور می‌کند به‌طور انتزاعی بر مبنای دانسته‌های ویژه‌ی خود پیش می‌رود، در حالی که بیان واقع رویدادهای اجتماعی است. به‌ویژه رویدادهای اقتصادی که شخص سازنده‌اش نمی‌داند و یا دست‌کم به حساب نمی‌آورد که آن رویدادها اندیشه‌ی وی را تعیین می‌کنند. به این معنی در مارکسیسم بسیار متداول است^(۱).

بی‌گمان در هر اثر ماندگاری، چشم‌اندازی از یک منظومه‌ی فکری از جهان و پیرامون موجود است. خرد چالش‌گر را همواره می‌توان در آثار جهانی و ماندگار دید. پس اکنون سخن پلخانوف عینیت می‌یابد، آن‌جا که می‌گوید: «اثر هنری که یک‌سر خالی از محتوای ایدئولوژیکی باشد، وجود ندارد.»

اما آیا آثار ادبی هیچ چیز جز ایدئولوژی در شکل‌های هنری معین نیست؟ یا این‌گونه پرسش کنیم آثار ادبی تنها جلوه‌های ایدئولوژی‌های زمانه‌ی خویش‌اند؟ یا نه مانند ارنست فیشر باید بر این باور بود که هنر اصیل همواره از محدودیت‌های ایدئولوژیکی زمانه‌ی خود فرا می‌گذرد و شناختی از واقعیت‌ها برای ما فراهم می‌آورد؟ این دو سخن، مصداق کامل افراط و تفریط است. اما پیر مارشری در کتاب «ارزشمند و نظریه‌ی تولید ادبی» تجربه‌ی روزمره‌ی انسان را توهم می‌نامد. جلوه‌ی دیگر معنایی این سخن را می‌توان در تعبیر «ایدئولوژی‌های جزئی» مانهایم جست. انسانی که در شرایط تاریخی نسبت به مسأله‌ای واکنش نشان می‌دهد با نوعی توهم روبه‌رو است. به‌یاد آورید توهم‌های گوناگون را از شهریور ۱۳۲۰ تا به اکنون ایران. این توهم به‌خودی‌خود ارزشی ندارد اما ماده‌ی خامی است برای نویسنده در معنای عام.

نویسنده هنگام کار این ماده را به چیزی متفاوت بدل می‌کند و به آن شکل و ساختار

۱- ص ۳۵۰ و ۳۵۱ ذیل حرف ن (برای مطالعه‌ی پیش‌تر بنگرید: دانش‌نامه‌ی نظریه‌های ادبی معاصر، ایرانیا ریما مکاریک، برگردان مهران مهاجر و محمد نبوی، آگه، ۱۳۸۵ ذیل حرف الف ص ۲۳ تا ۲۶).

می‌دهد. نویسنده شکلی متعین به ایدئولوژی‌های جزئی می‌دهد و از دل همین‌ها، ایدئولوژی کلی خود را، با آفریدن اثر نمایان می‌کند. نمونه‌ها را به راحتی می‌توان در رباعیات خیام، غزل‌های حافظ، در شعر معاصر چون شاملو و حتا سپهری و در ادبیات داستانی معاصر پیش‌تر آثار هدایت، خیمه شب بازی چوبک، شازده احتجاب گلشیری و... یافت.

اما یک واقعیت را همواره در نظر بگیرید. هنر و ادبیات در کشورهای در حال توسعه تفاوت بسیاری با کشورهای توسعه یافته دارد. این توسعه یافتگی در زمینه صنعت نیست، در حوزه شناخت و درک اجتماعی و جهان بینی است. جامعه‌ای که هنوز به درک حضور دیگری نرسیده است و استبداد ذهنی و فردی بر کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین اجتماعش سایه گسترده است و هنوز شورمندی، بر خرد نقدگرا برتری دارد ادبیاتش هم بر همین مدار می‌چرخد. خوان گویتیسولو در یک سخنرانی ادبیات در کشورهای در حال توسعه را به «دریچه تخلیه فشار مانده می‌کند»^(۱) دریچه تخلیه فشاری که وظیفه‌اش گاهی خبررسانی، به علت سانسور شدید، گاهی توصیف اسافل انسانی به علت باید نبایدهای مذهبی، گاهی تهییج روحیه قیام و مبارزه (شعر به مثابه یک سنگر) و گاهی سلاح یا پتکی است که بتوان فرق دشمن را شکافت یا بر دار شعر آونگ کرد.

آرنولد بنت داستان‌نویس و نمایش‌نامه‌نویس انگلیسی عبارت مهمی را از نامه جرج مردیس داستان‌نویس انگلیسی را به دوستی نقل می‌کند. مردیس می‌نویسد که جامه شعرش را به میخی آریخته است، در حقیقت به عنوان خادم مردم، باید در انتظار بمانم تا ارباب پیش از آن‌که به سرودن پردازم به من فرمان دهد^(۲). و شاعر در کشورهای در حال توسعه به طور معمول خادم شرایط است. این‌ها مقدمه‌ای برای پرداختن به سرودهای نو از دست شاعرم جعفر کوش‌آبادی است. کوش‌آبادی با ساز دیگر (۱۳۴۷) به عنوان یک شاعر معرفی شد.

مجموعه‌ای که ستایش بسیاری از شاعران و منتقدان را با توجه به شرایط تاریخی و اجتماعی به همراه داشت. او نشان داد که چشم‌انداز ایدئولوژی ویژه‌ی خود را دارد و همواره برای بیان اندیشه‌های خود از ابزار بیانی صریحی استفاده می‌کند. دغدغه‌ی او چون برخی، اضطراب عدالت^(۳) است. کوش‌آبادی زاده‌ی اضطراب عدالت است و شعر را بخوانیم:

۱- بنگرید: وظیفه‌ی ادبیات، مقاله‌ی قطره‌ی ملی شما اقیانوس جهانی نیست، ص ۲۲۲.

۲- منقول از جامعه‌شناسی ذوق ادبی، لوین ل. شوکینگ، برگردان فریدون بدره‌ای، نوس، بهار ۱۳۷۵، ص ۶۶.

۳- تعبیری از شاعر گرامی علی‌رضاصدقی (آتش).

خواب

دیدم کنار کوه

در انتظار بر دمیدن خورشیدم از چکاد

دیدم که کارساز

هر گوشه با تبر

باروی بیدها

افتاده تاقباز.

دیدم

گلبرگ‌های گل

پر می‌کشند شعله فکن

از کمان باد.

دیدم

شقایقی ام

گریه می‌کنم

از دیدگان سنگ.

دیدم پرنده ام

بال و پری شکسته دارم و

یک جفت پای لنگ. بهار ۱۳۸۷

شعر خواب، شعری نمایی است در بحر مضارع. این شعر به‌نظر من اوج پختگی زبانی کوش‌آبادی است. واژگان کهن شیوه چون چکاد و یا مصدری چون بردمیدن در کنار لنگ و کارساز به خوبی نشسته‌اند. واژگان بیش‌تر یاری رمزگونه را بر دوش می‌کشند. خورشید که البته می‌تواند همان خورشید مهربان در آسمان باشد اما در وحدت اندام‌وار شعر رمز بیداری و آزادی است. این رموزواره‌ها اگرچه این گمان را تقویت می‌کند که شاعر هنوز به واژگانی علاقمند است که در دایره‌ی واژگانی شعر دهه ۴۰ و ۵۰ به‌عنوان واژه‌های لو رفته نامیده می‌شدند، اما از دریچه‌ای دیگر می‌توان آن را نشانه تکامل و پختگی زبانی شاعری دانست که بر اساس افق اندیشگی‌اش این واژگان را برای انتقال اندیشه‌اش به مخاطب استخدام کرده است. از این‌رو در این شعر دیگر با بیان منطقی روبه‌رو نیستیم بلکه جای‌جای بیان شاعرانه‌ای با تکیه بر سنت‌های شعری دیده می‌شود.

دیدم شقایقی ام

گریه می‌کنم.

بنابراین شیوه‌های بیانی شاعر بیش‌تر بر بنیاد بیان استعاره‌ای است تا تشبیهی. چنین که از عنوان شعر بر می‌آید شاعر می‌کوشد خوابی را توصیف کند. خوابی که رویایی را در پی دارد. ارست اپلی زیبا می‌گوید: «رویا بخشی از زندگی روانی است که در جسمی به خواب رفته اتفاق می‌افتد»^(۱). کوش‌آبادی از نسل آرمان‌جویی است که هنوز هم که هنوز است بر اساس ایدئولوژی خود: برابری - آزادی به جهانش می‌نگرد.

دیدم کنار کوه

در انتظار بردمیدن خورشیدم از چکاد

آرزویی که در شعر آرمان‌گرایانه‌ی دهه‌ی ۴۰ یکی از بن‌مایه‌های اصلی بوده است. «بردمیدن خورشید، اگرچه در دهه‌ی ۴۰ رمز بیداری و پیروزی بود اما این اصطلاح امروز دیگر لو رفته است آن هم در شعر شاعری که زاده‌ی اضطراب عدالت است. در کتاب شعر متعهد ایران در این مورد نوشتیم: «... در شعر کوش‌آبادی واژگان بیش‌تر دارای بار معنایی قریب هستند و اگر گه‌گاه، از واژگان سمبولیک یا بهتر بگویم [رمزگونه] استفاده می‌کند، به‌علت تکرار در زبان هنجار به حدی ملموس می‌شود که دیگر در عمل معنای قریب خود را از دست می‌دهد و خواننده با خواندن متن، معنای بعید در ذهنش متبادر می‌شود»^(۲)، بنابراین خورشید در شعر کوش‌آبادی خورشید حقیقی نیست بلکه رمز بیداری و هوشیاری است و شاعر در انتظار طلوع پیروزی است. شاعر ایستاده است و نظاره می‌کند، آرزوهایش را در این رویا می‌نگرد، واقعیت‌های

اجتماعی را با اندوهی تلخ می‌بیند: دیدم که کارساز

هر گوشه با تبر

باروی بیدها

افتاد: تاقباز.

زمانی که مفهوم «کارساز» در ذهن نقش بگیرد اعتراض حسرت‌وار یا اندوه اعتراضی شاعر بیش‌تر رخ می‌نماید. سوکواری شاعر ادامه دارد:

گلبرگ‌های گل

۱- بنگرید رویا و تعبیر رویا، برگردان: دل‌آرا قهرمان، فردوس، قسمت اول: طبیعت رویا ص ۱۶.

۲- بنگرید به کتاب شعر متعهد ایران، پیش‌درآمد ص ۸۳.

پر می‌کشند شعله فکن

از کمان باد

شاعر دیگر تحمل ندارد. خشم و خروش و اندوه را به راحتی در این سطرها بیان می‌کند.

دیدم

شقایقی ام

گریه می‌کنم

از دیدگان سنگ

کوش آبادی با به‌کارگیری واژه‌ی شقایق کوشیده است داغ و سوکواری را برای مخاطب خود نمایان کند. اگر به خاطر بیاوریم «در وسط جام لاله (= شقایق)، سیاهی گرد و مدوری است که شاعران آن را به داغ لاله تعبیر کرده‌اند»^(۱) به یاد آوریم شقایق و لاله همواره در ادبیات ما داغدارند.

ای گل تو دوش جام صبرحی کشیده‌ای

ما آن شقایقی که با داغ زاده‌ایم (حضرت حافظ)

یا

چون لاله هر رگ من دارد سری به ناله

دارد نشان داغی هر عضو من چو لاله (صائب)

با شقایقی شدن شاعر بیش‌تر مانوس می‌شویم. اوج این تصویر (البته در ساختار این شعر) گریستن از دیدگان سنگ است. سنگ رمز سخت‌دلی و سخت‌جانی، نمونه‌ای که از دیرباز به افراد سردی که خالی از هرگونه احساسی هستند اطلاق می‌شود. شاعر در هم‌آوایی و چه بسا استحال‌ه‌ای از دیدگان سنگ می‌گرید. شاید بسیاری این شیوه‌ی بیانی را کهن شیوه بنامند اما من این‌گونه بیان را در خدمت وحدت اندام‌وار شعر می‌دانم.

شاعر آرمان‌گرای ماکه در انتظار طلوع آزادی و پیروزی است = بردمیدن خورشید از چکاد. با واقعیت تلخ استبداد مواجه می‌شود = تا قباز افتادن بیدها و پرپر شدن گل‌ها. او وقتی واقعیت را می‌بیند نخستین واکنشی را که یک انسان در برابر تلخی انجام می‌دهد از خود نشان می‌دهد = دیدم شقایقی ام / گریه می‌کنم. اما شاعر آرمان‌گرای ما آیا واقعیت تلخ را می‌پذیرد؟ آیا امید به فردای روشن که نگره‌ی اصلی بسیاری از این شاعران است جایش را به پذیرفتن واقعیت موجود

۱- فرهنگ اشارات ادبیات فارسی، ج ۲، دکتر شمیسا، ذیل حرف ل، ص ۹۸۹.

می‌دهد؟ شاعر می‌سراید:

دیدم پرندهام

بال و پری شکسته دارم و

یک جفت پای لنگ.

شاعر پیر شده است؟ خسته از ایام و انتظار، تن به حقیقت و واقعیت امروز داده است؟ پرند، رمز آزاد بودن است با شهوت پروازی که در بال‌هایش است. اما شاعر بال و پری شکسته دارد و یک جفت پای لنگ؟ این شکستگی بال و پرازی گذشت ایام و در برابر توفان ایستادن است یا پیری و کهولت؟ یک جفت پای لنگ نیز پرسش‌های بسیاری را در ذهن می‌نشانند. به گمانم شاعر می‌کوشد ناتوانی‌اش را در مواجهه با حقیقت و واقعیت برایش بیان کند. زیرا شاعر ما دیگر یک جوان شورمند نیست که با شور (آن باشد، یا آن نباشد) را بیان کند. کوش آبادی با برف گرمی که برگیسوان دارد سرد و گرم روزگار را چشیده است.

کوتاه سخن آن‌که جعفر کوش آبادی در شعر خواب، با بیان آرزو و حقیقت موجود به این نکته اشاره می‌کند که اگرچه در مواجهه با این حقیقت تلخ، انسان اندوهگین می‌شود اما شاعر کاری نمی‌تواند انجام دهد چرا که یک دست بی‌صداست. شعر خواب، عصاره‌ی ناب چهل سال شاعری جعفر کوش آبادی است. من آن را پژواک خون سرشته‌ی انسانی که اضطراب عدالت دارد اما شورمندی را به کناری می‌گذارد و با منطق و عقل به حقیقت تلخ استبداد و درد بزرگ نتوانستن فردی می‌اندیشد، می‌دانم.

سرچشمه‌ها:

۱. جامعه‌شناسی ذوق ادبی، لوین ل. شوکینگ، برگردان: دکتر فریدون بدره‌ای، توس، ۱۳۷۵.
۲. دانشنامه نظریه ادبی معاصر، ابرناریما مکاریک، برگردان: مهوان مهاجر-محمد نبوی، آگه، ۱۳۸۵.
۳. رویا و تعبیر رویا، ارنست اهلر، برگردان: دل‌آرا قهرمان، فردوس، چاپ نخست، ۱۳۷۱.
۴. شعر متعهد ایران، چهره‌های شعر سلاح، بررسی شعر سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۷، جلد اول: جعفر کوش آبادی، آفرینش، ۱۳۸۳.
۵. ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی، ارنست فیشر، برگردان: فیروز شبروانلو، توس، ۱۳۷۷.
۶. فرهنگ اشارات ادبیات فارسی، دو مجلد، دکتر سیروس شمیسا، فردوس، ۱۳۷۷.
۷. فرهنگ اندیشه‌ی نو، اولیور استلی برس - آئن بولک، ویراستار: غ. پاشایی، مازیار، ۱۳۷۸.
۸. فرهنگ علمی و انتقادی فلسفه، آندره لالاند، برگردان: دکتر غلامرضا وثیق، فردوسی ایران، ۱۳۷۷.
۹. مارکسیسم و نقد ادبی، تری ایگلتون، برگردان: اکبر معصومیگی، دیگر، ۱۳۸۳.
۱۰. وظیفه‌ی ادبیات (۲۴ مقاله از بیست نویسنده)، برگردان و تدوین: ابوالحسن نجفی، زمان، ۱۳۶۴.
۱۱. هنر و زندگی اجتماعی، گئورگی والتنبرویچ پلخانف، برگردان: لیلا شجاعی‌فر، مؤدک، ۱۳۸۴.